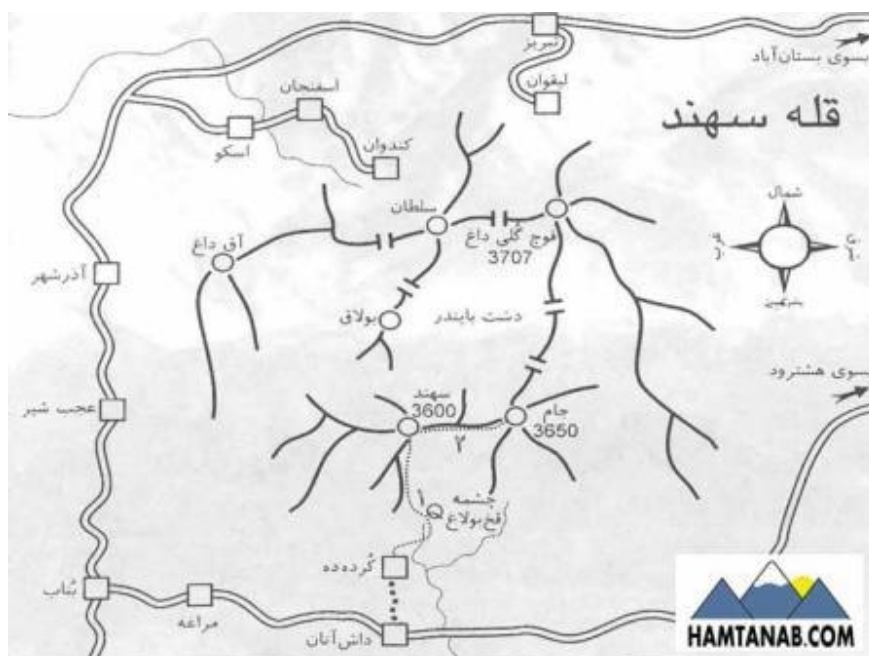


سهند:

در آذربایجان شرقی چندین رشته کوه جوان آتشفشانی وجود دارد که سهند از جمله آنهاست. این رشته کوه در شمال شهر مراغه و در جنوب شهر تبریز قرار دارد. کوهستان سهند پس از سبلان یکی از مهمترین برجستگیهای آذربایجان و از جمله معروفترین کوههای آتشفشانی خاموش ایران است. سهند در پنجاه کیلومتری جنوب تبریز و در شمال مراغه و بین $37^{\circ}20'$ تا $37^{\circ}12'$ درجه طول شرقی و $37^{\circ}20'$ تا $37^{\circ}25'$ درجه عرض شمالی قرار گرفته است. رشته کوه سهند از چندین قله آذرین که همه آنها ارتفاعی بالای ۲۰۰۰ متر دارند، تشکیل شده که معروفترین این قله عبارتند از: جام - سلطان داغی - کمال- لیقوان داغی - سهند- ارشد داغی- کندوان-نورداغی- قاف داغی (قافلانکوه) و قله‌های بیشمار دیگر.

قله منفرد و آتشفشانی سهند شبیه کوههایی چون آرارات و سبلان می باشد. سهند در میان جلگه‌ای آذربایجان قرار دارد و درحد فاصل بین دو توده ارمنستان و البرز به وجود آمده است. در دره‌ها و تنگه‌های کوهستانی سهند رودخانه‌های پر آب وجود دارد که اکثر آنها به طرف دو آبگیر مهم آذربایجان یعنی دریاچه ارومیه و دره قزلاوزن جریان دارند.



کروکی قله سهند و جام (برگرفته از سایت همطناب)- اصل این کروکی در ص. ۱۴۴ کتاب کوهنوردی در ایران. ع.مقیم /چاپ دوم(۱۳۸۱) منتشر شده است.

آب و هوا:

آب و هوای ناحیه کوهستانی سهند سردسیری است. مقدار بارندگی در این منطقه از ایران بین ۳۰۰ تا ۶۰۰ میلیمتر در سال است و از نظر تقسیم بندی آب و هوایی سهند در ردیف مناطقی است که ارتفاع آنها بیش از ۲۰۰۰ متر است. این مناطق دارای تابستانهای معتدل و زمستانهای طولانی هستند.

از مناطق توریستی این منطقه پیست اسکی سهند است که درکوهپایه قله کمال قرار دارد و از جمله بزرگ ترین پیست های خاور میانه است.

زمان اجرای برنامه:

۱۵ و ۱۶ و ۱۷ بهمن، تعطیلات بین دو ترم

گزارش برنامه:

اوایل آذر ماه سال ۱۳۸۷ بود که سینا صداقت نژاد اعلام کرد قصد دارد برنامه‌ی سه‌پند زمستانی را اجرا کند، با هماهنگی سرپرست وقت انجمن (میلاد احمدی) این برنامه به تقویم انجمن افزوده شد و با ایمیل به دوستان انجمن کوهنوردی اطلاع داده شد که در صورت علاقه به شرکت در این برنامه، اعلام آمادگی کنند.

سینا: با توجه به اینکه برنامه آخرین روزها به تقویم گروه افزوده شد و در ابتدا تنها یک برنامه‌ی شخصی بود، در اطلاع رسانی تا حدودی اجحاف شد. شایان ذکر است که این برنامه با پیشنهاد اولیه فاروق حلاج و پیگیری های سرپرست به مرحله‌ی اجرا درآمد که یکی از نکات برجسته در موفقیت آن حضور راهنمای مسلط به منطقه بود.

تا روز شروع برنامه افراد زیادی اعلام حضور کردند و انصراف دادند اما در نهایت افراد زیر در این برنامه شرکت کردند:

۱- سینا صداقت نژاد (سرپرست) ۲- فاروق حلاج (راهنما) ۳- آرش ناطقی ۴- مزگان مقدم (عکاس) ۵- حسام صداقت نژاد (مهمان) ۶- میثم رزمآرا (نگارنده)

لیست وسایل و تجهیزات مورد نیاز برای این برنامه توسط سرپرست به شرح زیر اعلام شد:

کفش زمستانی، کوله چندروزه، کیسه خواب زمستانی، زیر انداز، بادگیر و پلار مناسب، گتر، کلاه طوفان، عینک آفتابی، دستکش و روکش دستکش، چراغ پیشانی، کلنگ، باتوم، چراغ خوراک‌پزی، کپسول و بسته کمک-های اولیه.

پس از انجام هماهنگی‌های لازم با راهنما و بررسی وضعیت آب و هوا از سایت‌های هواشناسی (مانند freemeteo.com) تاریخ اجرای برنامه ۷ و ۸ بهمن ماه اعلام شد.

اما در روزهای بعد پیش بینی هواشناسی تغییر کرده و برای آن تاریخ بارش و باد پیش بینی کرده بود. به همین علت سرپرست، با هماهنگی فاروق (راهنما) اجرای برنامه را یک هفته به تعویق انداخت و برای ۹ صبح ۱۵ بهمن ماه، ۵ بلیط اتوبوس به مقصد مراغه، تهیه شد.

سینا: دلیل دیگری که برنامه یک هفته به تعویق افتاد، ایجاد زمان لازم برای دوستان در انتخاب واحد و البته تصمیم جدی تیم به اجرای موفق برنامه. لازم به ذکر است که تنها اندکی بدی وضعیت هوا به شکست برنامه در این فصل منتهی خواهد شد. (طبق گفته‌ی راهنمای برنامه)

روز برنامه فرا رسید، همگی حوالی ۸/۵ صبح در ترمینال غرب بودند به جز یکی از دوستان!

به همین علت تا ساعت ۹:۴۵ دقیقه از حرکت اتوبوس ممانعت به عمل آمد!!! تا نفر آخر هم به بقیه ملحق شد و اتوبوس به مقصد مراغه حرکت کرد.

راهنمای برنامه که زودتر به مراغه رفته بود تا کلید پناهگاه سه‌پند را از هیئت کوهنوردی مراغه بگیرد، با سینا تماس گرفت و محل قرار را جلوی ایستگاه راه آهن شهر مراغه تعیین کرد.

به علت ایستادن‌های مکرر اتوبوس، ما با تاخیر یک ساعته به مراغه رسیدیم. با ملحق شدن به فاروق با یک ون دربستی به مبلغ ۱۰۰۰۰ تومان به سمت روستای «کرده ده» حرکت کردیم.

فاروق با تسلطی که به زبانهای کردی و ترکی داشت تمام مشکل ما را برای برقراری رابطه با اهالی، مرتفع می‌کرد.

پس از حدود ۱ ساعت و حوالی ساعت ۱۹:۳۰ به روستای کرده‌ده رسیدیم. پیاده به سمت مسجد روستا حرکت کردیم. با رسیدن به مسجد فاروق به داخل رفت و به همراه یکی از اهالی که کلید حسینییه مقابل مسجد را به همراه داشت به سمت حسینییه رفت و کلید را تحویل گرفت.

پس از گذاشتن کوله‌ها به زمین و استراحتی کوتاه، یکی از پیرمردان روستا، ظرف بزرگی از ماست و پنیر و نان محلی برایمان آورد و دقایقی بعد با ظرف بزرگی از میوه از ما پذیرایی کرد.



میهمان نوازی اهالی کُرده ده

خون‌گرمی و مهمان نوازی مردم روستا برای همه ما تازگی و جذابیت داشت. بعد از صرف شام و غذای محلی، اعضای تیم دورهم جمع شدند و زمانبندی حرکت و مسیر را از روی نقشه بررسی کردند. فاروق نیز توضیحاتی راجع به مسیر داد و گفت: «از روستای کرده ده تا پناهگاه سه‌سهند حدود ۱۰ ساعت راه است که به علت بارش کم برف، این زمان کاهش می‌یابد. پس از رسیدن به پناهگاه، شب را آنجا سپری و صبح روز بعد، قله را صعود و به کرده ده باز می‌گردیم و شب را در کرده‌ده سپری کرده و صبح روز سوم به سمت تهران حرکت می‌کنیم.»

فاروق با آشنایی خوبی که از مسیر داشت مایه دلگرمی‌مان بود. اما تنها نکته‌ای که ذهن سرپرست برنامه را به خود مشغول کرده بود، پای آسیب دیده‌ی میثم رزم‌آرا بود به طوری که حتی راه صاف را هم لنگان لنگان طی می‌کرد و دایم مشغول مالیدن ژل دیکلوفناک به پنجه پایش بود!

با صحبتی که سرپرست با میثم داشت، قرار شد به عنوان عقب‌دار، در انتهای تیم قرار گیرد و در صورت عدم توانایی در ادامه مسیر به تنهایی به روستا بازگشته و از آنجا به مراغه برود. سر انجام سرپرست، ساعت خاموشی را راس ساعت ۲۳ و ساعت بیداری را ساعت ۵ اعلام کرد.

پس از بیداری تمام دوستان صبحانه مفصلی صرف شد و پس از پوشیدن کفش و گتر، ۶ صبح روز چهارشنبه ۱۶ بهمن‌ماه، از حسینییه به سمت سه‌سهند حرکت کردیم.

پس از طی مسیر کوتاهی به یک پل که بر روی رودخانه احداث شده بود، رسیدیم. آنجا تابلو بزرگی نصب کرده بودند که جهت قله سهند را نشان می‌داد. با ادامه مسیر به راهی رسیدیم که به نظر می‌آمد راه واصل روستا به باغ‌های اطراف باشد. سمت چپ مسیر، رودخانه پر آبی جریان داشت که به گفته فاروق از ((قیرخ بولاغ)) سرچشمه می‌گیرد. بد نیست بدانید در زبان ترکی «قیرخ بولاغ» به معنای چهل چشمه می‌باشد. تقریباً در این قسمت از مسیر آرش ناطقی به عنوان جلودار و میثم رزم‌آرا به عنوان عقب‌دار حرکت می‌کردند. ارتفاع برف در این مسیر حدود ۲۰ سانتیمتر بود که خوشبختانه (یا متأسفانه) شب قبل، این مسیر توسط یک تراکتور پیموده شده بود و عملاً تا قسمتی از مسیر، دیگر برف‌کوبی وجود نداشت.



نمای جنوبی قله از ابتدای مسیر

پس از طی حدود ۱.۵ ساعت به نقطه‌ای از مسیر رسیدیم که باید دست از تنبلی بر می‌داشتیم و از مسیر روستایی جدا می‌شدیم و به سمت تپه‌های سمت راست مسیر تغییر جهت می‌دادیم. محلی که تغییر مسیر دادیم دقیقاً مقابل تک درختی بود که روی تپه‌ای، در سمت چپ رود واقع شده بود.



تک درخت روی تپه که در غرب مسیر واقع شده بود

به سمت بالای تپه ها حرکت کردیم، حجم برفکوبی از این نقطه به بعد سنگین بود و توانایی اعضای تیم در برفکوبی به چالش کشیده می‌شد. پس از بالا رفتن از تپه و پیمودن مسیر به سمت قله، تخته سنگ نسبتاً بزرگی در جلوی دید قرار گرفت که فاروق این سنگ سیاه را دومین نشانه برای مسیریابی عنوان کرد.



بعد از بالا رفتن از تپه (درخت نشانه، در سمت چپ نفر جلویی، مشخص است)

آرش، فاروق، و سینا به نوبت برفکوبی می‌کردند و مقدم نیز چند بار در جلوی تیم حرکت و برفکوبی کرد.

توان بالا و انگیزه خوب دوستانی که برفکوبی می‌کردند، باعث شده بود سرعت تیم بیشتر از پیش‌بینی فاروق باشد. میثم که دیگر از پای خود مطمئن شده بود از سرپرست خواست که به جلوی تیم بیاید و در برفکوبی شرکت کند، اما هر چه از او اصرار، از سرپرست انکار. میثم عقیده داشت وضعیت پای خود را بهتر می‌فهمد تا سرپرست، اما انگار سرپرست عقیده دیگری داشت! حوالی ساعت ۱۰ بود که به سنگ سیاه رسیدیم، به علت تابش خورشید و فعالیت بدنی، همچنین جلوگیری از تعریق، اعضای تیم لباس کم کردند و پس از استراحت ۱۵ دقیقه‌ای حرکت خود را به سمت پناهگاه که کاملاً نمایان بود، آغاز کردند. در مسیر قله، دو پناهگاه دیده می‌شد که فاروق کلید پناهگاه دوم را به همراه داشت. از سنگ سیاه تا پناهگاه، مسیر با کاهش ارتفاع همراه بود.



یادگاری در کنار سنگ سیاه

حدود ساعت ۱۱:۴۵ به رودخانه‌ای رسیدیم که با طی مسیری ماریچ، دشت را می‌پیمود. فاروق دست به کار شد و با شکستن برف روی رودخانه، ظرف‌های آب را پر کرد. مسافتی که از رودخانه تا پناهگاه به نظر می‌آمد کوتاه بود اما به علت عمق بالای برف که گاهی بیش از نیم متر می‌شد، تیم ساعت ۱۲:۱۵ به پناهگاه رسید.



رودخانه نزدیک به پناهگاه

پناهگاه نسبتاً بزرگ و شامل چند اتاق بود که اتاقها بوسیله در از راهروی اصلی جدا شده بودند. در گوشه‌ای از پناهگاه تکه‌های زیادی هیزم ریخته شده بود و چند بخاری مستهلک که مشخص بود سالها از آن استفاده نشده بود وجود داشت و همچنین یک بشکه نیمه پر که مایعی به رنگ نفت و بوی گازوئیل می‌داد، در گوشه پناهگاه قرار داشت.



پناهگاه و دو قله جام و سه‌ند از نمای جنوبی

پس از باز کردن در داخل پناهگاه شدیم، کوله‌ها را به زمین گذاشتیم و مشغول آماده کردن غذا شدیم که زمزمه‌هایی مبنی بر صعود سه‌ند در همان روز به گوش رسید... و به عقیده بعضی دوستان، اولین حلقه از اشتباهات زنجیره‌ای شکل گرفت.

آرش: فکر کنم شب قبل با هم راجع به اینکه فردا قله را صعود کنیم حرف زدیم و تصمیم بر این شد که با توجه به زمان رسیدن به پناهگاه سرپرست تصمیم نهایی را بگیرد.



مسیر پناهگاه تا قله سه‌ند و جام (عکس از پناهگاه)

با رای مثبت همه‌ی اعضا، به جای شب‌مانی در پناهگاه و صعود در روز بعد، تصمیم بر آن شد که در همان روز صعود کنیم. ساعت حرکت به سمت قله ۱۳ اعلام شد که در عمل تا ۱۳:۳۰ به طول انجامید. با برداشتن دو کوله ۲۰ و ۶۰ لیتری برای کل تیم - حاوی یک کیسه خواب، کلنگ، بادگیر و کلاه و دستکش و آب و... (و یک میوه بزرگ) - به سمت یال منتهی به خط‌الراس دو قله جام و سه‌ند، حرکت کردیم. روی یال به علت کولاک و باد روزهای قبل، از برف تهی شده بود و قسمت‌هایی از مسیر یخ زده بود.



یال منتهی به خط‌الراس (عکس به سمت غرب گرفته شده است)

حوالی ساعت ۱۴ بود، فاروق (راهنما) که در جلوی تیم حرکت می‌کرد سرعتش را کم کرده و به عقب تیم آمد و به عقب‌دار تیم (میثم) گفت: « به علت درد شدید زانو (که هفته‌های بعد مشخص شد، آسیب دیدگی مینیسک زانو است) قادر به ادامه مسیر نیستیم، این‌ها را به سینا هم بگو، همینجا استراحت می‌کنم تا شما برگردید! » همچنین اطلاعاتی را درباره ادامه مسیر به میثم داد و به اصرار او کلید پناهگاه را که دست میثم بود، تحویل گرفت. (در ادامه گزارش خواهید دید که فاروق چگونه با در دست داشتن کلید پناهگاه، تیم را نجات داد.)

آرش همچنان در جلوی تیم حرکت می‌کرد و مقدم نیز پر توان به دنبال او در حال حرکت بود. چند دقیقه‌ای نیز به همین منوال ادامه مسیر دادیم که سنگینی بیش از حد کوله‌ی به اصطلاح حمله، صدای آرش و میثم را بلند کرد! طبق خواست آرش، قرار شد وسایلی که واقعا مورد نیاز بود را برداشته و کوله را در جایی مشخص، گذاشته و در راه برگشت با خود به پایین ببریم. اینجا ۴ سوال مطرح می‌شود ۱- اگر نیازی به حمل کوله نبوده، چرا آن را تا این نقطه از مسیر حمل کردیم؟ ۲- آیا در صورت وقوع مه یا کولاک آیا قادر به یافتن کوله می‌شدیم؟؟ ۳- تحت چه شرایطی کوهنورد مجاز است خانه دوم (کوله پشتی) خود را رها کند؟ ۴- وسایل غیر ضروری چرا به داخل کوله حمله گذاشته شده بودند تا این کوله به قول آرش، از کوله ۳ روزه هم سنگین‌تر شود؟! لحظه‌ای که از فاروق جدا شده بودیم او گفته بود حدود ۲ ساعت زمان میبرد تا به خط‌الراس واصل دو قله برسیم، اما به علت خستگی بیش از حد و کم‌صبری، یکی از اعضای تیم پس از هر چند دقیقه حرکت سرپرست تیم را برای استراحت نگه می‌داشت و سرپرست به علت خطرات زمستان و ناآشنایی مسیر برای فرد مذکور، تصمیمی مبنی بر دو تکه کردن تیم نداشت. در نهایت ساعت ۱۷ به خط‌الراس رسیدیم و بعد از بحث راجع به انتخاب مسیر به سمت سه‌ند یا جام، به سمت قله سه‌ند روانه شدیم. باد سردی روی خط‌الراس شروع به وزیدن کرده بود که دست و صورت را آزار می‌داد. ۱۷:۱۵ به قله زیبای سه‌ند رسیدیم و بعد از گرفتن عکس دسته‌جمعی یادگاری، شروع به بازگشت کردیم.



دسته جمعی از قله (عکاس: آرش ناطقی)

ساعت ۱۷:۳۰ دقیقاً در همان نقطه بودیم که مسیرمان را به سمت سه‌دند تغییر داده بودیم.

میثم تمایل داشت به جام رفته و آن را نیز صعود کند، و گفت در صورتی که تیم چنین قصدی ندارد، با هماهنگی با سرپرست، قصد دارد جام را انفرادی صعود کند و بازگردد. به علت خستگی و خالی شدن انرژی فرد مذکور، سینا گفت: «یا همه شروع به فرود از یال به سمت دشت می‌کنیم یا تیم دوتکه می‌شود و یک تیم به پایین رفته و تیم دیگر به جام. (اشتباه بعدی)»



نمای پناهگاه از خط الراس جام و سه‌دند (عکس رو به جنوب غربی)

علاقه‌ی میثم و سینا در مورد صعود به قله جام، کاملاً بی‌مورد بود، چرا که تیم به هدف خود یعنی قله‌ی سه‌پند دست یافته بود و مهم‌تر از آن، جدا کردن تیم در زمان تاریکی هوا و فصل زمستان، خصوصاً زمانی که آشنایی به مسیر وجود ندارد، کاری کاملاً اشتباه است. آرش به این تصمیم به شدت اعتراض کرده و این کار را اشتباه می‌دانست. مقدم هم تمایل زیادی به صعود جام داشت. سرانجام سرپرست برنامه (سینا صداقت نژاد)، تیم اول (مزگان، حسام و آرش) را به سرپرستی آرش ناطقی به پایین فرستاد. تیم دوم نیز که متشکل از میثم و سینا بود به سمت جام حرکت کردند.

مزگان: سرپرست به دلیل آنکه این اولین صعود زمستانی‌شانه مقدم! است اجازه‌ی این کار را به وی نداد.

سینا: یکی از دلایلی که من به مزگان اجازه‌ی صعود ندادم، کم‌تجربگی مزگان در برنامه‌های زمستانی بود و البته آرش هم کم‌علاقه در صعود به قله جام نبود. در ضمن یادآور می‌شوم که این حرکت کاملاً اشتباه بوده است. به نظر می‌رسد که در صورتی که برنامه‌ی صعود، به روز دوم موکول می‌شد، صعود بر روی دو قله، برای تمامی اعضای تیم حتمی می‌بود.

قرار شد هر ۲۰-۳۰ دقیقه، دو تیم با چراغ پیشانی (حالت SOS)* به هم علامت دهند و از سلامت یکدیگر مطمئن شوند. در ضمن قرار شد، کوله‌ی در مسیر مانده را تیم دوم به همراه خود به پایین بیاورد.

*[حالت چشم‌کزن چراغ‌پیشانی‌های استاندارد، معمولاً به صورت ۰۰۰---۰۰۰ بر مبنای نمادهای استاندارد «مورس» و معادل عبارت SOS به معنای "Save Our Ship" یا «کمک» تنظیم شده است؛ اما چراغ‌پیشانی‌های متداول در بازار از حالت چراغ قرمز چشم‌کزن ساده استفاده می‌کنند.]

حدود ساعت ۱۷:۳۰ بود و هوا رفته رفته به تیرگی می‌رفت، تیم دوم به سرعت به مسیر قله جام ادامه می‌داد. این مسیر به علت وجود نقاب‌های برفی که برخی از آنها ترک خورده بود، احتیاط و توجه زیادی را می‌طلبد. بعد از رسیدن به قله‌ی جام، استراحت کوتاهی کردیم و عکس یادگاری گرفتیم. خورشید در حال غروب، از ارتفاع ۳۷۰۰ متری، تلالو سرخ زیبایی را بر دشت سراسر برف، ایجاد کرده بود. بعد از دل‌کندن از نظاره کردن دشت سپید، به سمت یالی که از آن بالا آمده بودیم، حرکت را آغاز و چراغ‌پیشانی را روشن کردیم اما به علت وجود مهتاب، نیاز زیادی هم به آن احساس نمی‌شد! ساعت ۱۸:۳۰ دوباره به ابتدای یال رسیدیم و با فرستادن علامت با چراغ‌پیشانی، تیم اول را از سلامت حال خود آگاه کردیم. این کار چند بار دیگر نیز از طرف هر دو تیم انجام شد. آخرین باری که علامتی از تیم اول دریافت کردیم، میثم گفت به نظر می‌آید تیم اول به سمت راست دشت منحرف شده است، اما به علت اطمینان از تجربه آرش، نگرانی خاصی وجود نداشت. دقایقی بعد آرش با سینا (سرپرست) تماس گرفت و گفت: «ما علامتی از شما دریافت نمی‌کنیم و پناهگاه را نیز در خط دید نداریم!»

ما مشغول دادن علامت به تیم اول شدیم اما...

تیم دوم :

تیم دوم که روی یال بودند، شروع به دویدن کردند تا بتوانند سریع‌تر خود را به تیم اول برسانند. در راه نکته‌ای به ذهن میثم رسید و آن روشن کردن آتش توسط فاروق بود! به همین خاطر، سینا با فاروق تماس گرفت و او را در جریان گذاشت و قرار شد در دو سوی پناهگاه، آتش به پا کند. دقایق کوتاهی بعد، فاروق آتش بزرگی که چشم ما را از فاصله چند کیلومتری خیره می‌کرد، روشن کرد. با تماس دوباره‌ای که با آرش گرفته شد، روشن شدن آتش به او اطلاع داده شد و قرار شد آرش، ارتفاع خود را افزایش دهد، که با نور چراغ‌پیشانی ما را ببیند یا آتش پناهگاه را! سینا هم با برداشتن کوله‌ای که در مسیر گذاشته بودند، برای جستجوی بهتر در طول مسیر پاکوب‌ها، از میثم جدا شد و قرار بر این شد که در خط دید همدیگر حرکت کنند تا خطر دیگری تهدیدشان نکند. هر یک به سمتی از دشت رفتند. بعد از چند دقیقه فاروق با میثم تماس گرفت و گفت همه‌ی بچه‌ها، سالم به پناهگاه رسیدند. میثم با سر و صدای بلند، سینا را از سلامت تیم یک با خبر کرد و با هم به سمت پناهگاه رفتند و بعد از ۱۰ دقیقه در ساعت ۲۱:۱۵ به پناهگاه رسیدند. تهدید بزرگی که می‌توانست خطرآفرین باشد، با لطف خدا از بیخ گوش همه ما رد شد.

تیم اول:

مژگان: تیم با سرعت خوبی حرکت خود را به سوی پناهگاه در پیش گرفت. پس از گذراندن تقریباً دو سوم مسیر و رد کردن علایم از جمله کوله‌ی حمله‌ی پنهان شده، آرش اعلام نمود که گویا جایی از مسیر پاکوب را به اشتباه آمده ایم. بلافاصله با تیم دوم که از دقایقی پیش، متوجه بازگشت آنها شده بودیم، تماس گرفتیم و درخواست کمک کردیم. پس از مدتی سینا(سرپرست) تماس گرفت و گفت که آتش بزرگی در دو سمت پناهگاه روشن شده است. اما متأسفانه تیم ما به دلیل آنکه در مکانی گود قرار گرفته بودند قادر به دیدن آتش نبودند. در راه، یکی از دوستان، به شدت از سرد شدن دستش (که اتفاقاً دستکش هم بر دست داشت) شکایت داشت، به همین دلیل آرش با دادن دستکش خود به او و گرفتن باتوم او مانع از یخ زدگی دست همنوردمان شد. سرپرست تیم دوم (آرش) پس از پیمودن چند مسیر (سراب های پناهگاه) آخرین راه را که بالا رفتن از تپه بود در پیش گرفت. به علت حجم بالای برف مجبور به پیمایش مسیر به صورت چهار دست و پا شدیم (به دلیل تشکیل لایه ای نسبتاً سخت رو برف، با زیاد کردن سطح تماس، با این کار از شکسته شدن لایه و فرو رفتن در برف جلوگیری می شد!) پس از طی مسیری کوتاه به این صورت، نور آتش چشمان هر سه نفر را خیره گرداند و پناهگاه چهره بنمود به یاران.

بعد از رسیدن به پناهگاه، شاهد صحنه جالبی بودیم، فاروق با تعمیر یکی از بخاری‌ها و روشن کردن آن، اتاق را کاملاً گرم کرده بود. بعد از صرف شام، آرش به آب کردن برف، برای چای و گرم کردن مستقیم دستهایش روی شعله، مشغول بود و بقیه نیز مشغول تعریف بودیم. قبل از خواب، شعله بخاری را کم کردیم و به علت خستگی بیش از ۱۵ ساعت کوهنوردی مداوم، همگی، زود به خواب رفتیم. حوالی ۸:۳۰ صبح روز بعد از شدت سرما از خواب بیدار شدیم، اتفاق جالب دیگری رخ داده بود!!!

گازوئیل درون مخزن و لوله‌های بخاری یخ زده بود و به حالت ژله‌ای در آمده بود. یکی از دوستان که این اتفاق برایش تازگی نداشت، با برداشتن قاشق سرپرست شروع به ریختن گازوئیل به محفظه بخاری کرد و آن را روشن کرد، با روشن شدن بخاری به تدریج، یخ‌زدگی سوخت درون لوله‌ها رفع شد و بخاری به حالت عادی برگشت.



روشن کردن بخاری با قاشق سرپرست!

دقایقی بعد از صرف صبحانه آرش گفت: « انگشتان دست من دچار یخ زدگی (FrostBite) خفیف شده است. »
این موضوع همه ما را ناراحت کرد. هر یک از ما خود را باعث این اتفاق می‌دانستیم و اینکه چرا آرش از بیان وضعیت دست خود امتناع ورزیده بود نیز سئوالی است که هنوز هم حل نشده!



۱۵: آتش کنار پناهگاه و دستان آرش!

آرش: اولین کاری که صبح فردای صعود انجام دادم، مطلع کردن فاروق به عنوان يك كوهنورد با تجربه، از وضعیت دستم بود. برای آگاهی از اینکه وضع دستم چقدر خرابه، لزومی ندیدم باعث ناراحتی بقیه بشم، فکر هم نمیکنم کار اشتباهی انجام دادم چون مطلع شدن بقیه کاری از پیش نمی‌برد.

طبق رسم دیرین برنامه‌های انجمن، جلسه پیشنهاد و انتقاد قبل از بازگشت، اجرا شد، که علیرغم شروع جنجالی، با خنده و شوخی پایان یافت. تیم در ساعت ۹:۳۰ حرکت خود را به سمت ((گُرده‌ده)) آغاز کرد و ساعت ۱۳:۳۰ به گرده‌ده رسید. با مینی‌بوس که کرایه آن نفری ۵۰۰ تومان بود به مراغه رفته و بعد از صرف دیزی در مراغه، به سمت ایستگاه قطار حرکت کردیم، و به زعم شرکت‌کنندگان، یکی از به یادماندنی‌ترین برنامه‌های کوهنوردی که البته بسیار آموزنده نیز بود، پایان یافت.

سینا: در مورد خرید بلیت باید بگویم که ما در ابتدا با هماهنگی مسئول فروش بلیت راه آهن ۶ عدد بلیت برگشتی در یک ساعت مانده به حرکت قطار خریدیم، که ۳۷۵۰ تومان، برای هر بلیت هزینه شد. تنها ۱۰ دقیقه مانده به حرکت قطار همان مسئول فروش بلیت به ما گفت که باید بلیت‌ها هم اسم باشه!!! پس دوباره پول همون بلیت‌ها از ما گرفته شد و ما در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتیم!

در پایان از آقای فاروق حلاج که بر ما منت نهاد و راهنمایی تیم را بر عهده گرفت، نهایت تشکر را داریم، بی-شک بدون حضور او، این برنامه به یادماندنی، انجام نمی‌شد.

هزینه ها:

هزینه برنامه برای هر نفر در زیر می آید.

شرح هزینه	مقدار(تومان)	ردیف
بلیط اتوبوس رفت	۶۵۰۰	۱
کرایه ون از مراغه تا کرده ده	۱۵۰۰	۲
هزینه متوسط غذای هر نفر	۲۰۰۰	۳
هزینه دیزی و چای در مراغه	۲۵۰۰	۴
بازگشت به تهران با قطار	۳۷۵۰	۵
حق برنامه گروه	۱۰۰۰	۶

تدارکات غذایی:

تدارکات جمعی برای تغذیه در نظر گرفته نشده بود و برنامه غذایی شخصی بود.

نقاط قوت برنامه:

- انتخاب مناسب افراد شرکت کننده توسط سرپرست.
- هماهنگی و همکاری خوب اعضای تیم و انگیزه بالا.
- زمان مناسب در نظر گرفته شده برای اجرای برنامه (تعطیلی بین دو ترم).
- تسلط راهنما به مسیر و هماهنگی با مسئولین کوهنوردی مراغه به منظور تحویل کلید پناهگاه.
- نو بودن برنامه از این دیدگاه که در این فصل در انجمن اجرا نشده بود.

نقدهای وارده به برنامه و افراد شرکت کننده:

- اطلاع‌رسانی به دوستان هم‌دانشگاهی باید گسترده‌تر انجام می‌شد.
- همراه داشتن مکانیاب(GPS) و قطب‌نما برای این برنامه امری اجتناب ناپذیر می‌باشد.
- علی‌رغم تاکید سرپرست به حضور به موقع در ترمینال، یکی از اعضا با تاخیر زیادی به جمع پیوست.
- استفاده نکردن سرپرست از تمام اعضای تیم برای برف کوبی.
- در نظر نگرفتن خستگی تیم و تاثیر آن در کاهش سرعت تیم.
- همراه داشتن وسایل غیر ضروری در کوله حمله و ترک آن در نقطه‌ای از مسیر.
- جدا کردن تیم به دو دسته، به منظور صعود قله جام.
- همراه نداشتن بعضی وسایلی که سرپرست روی آنها تاکید داشته است! مانند: روکش دستکش.

۹- امتناع از بیان وضعیت یخزدگی دست، توسط فرد آسیب دیده و گرم کردن آن روی شعله مستقیم!

آرش: گرم کردن دست با شعله مستقیم (خشك) همواره کار خطایی نیست اگر چه ممکنه تو کلاس کارآموزی به شما چیز دیگه ای یاد بدهند!

میثم: البته با مراجعه به متون پزشکی کوهستان، مانند کتاب سرمازدگی قاتل خاموش از دکتر فرید عباسی و مروری بر مقالات علمی و منابع پزشکی بر سرمازدگی، نوشته دکتر علی اکبر بگی، دکتر حسین طاهری، دکتر حافظ قاهری، دکتر سیاوش صحت به نتایج می رسید که قضاوت آن بر عهده خواننده خواهد بود!

پیشنهادات برای اجرای برنامه:

- ۱- در صورتیکه تمایل دارید در فصل تابستان به قله زیبای سهند صعود کنید، کارتان تا حد زیادی بی مشکل خواهد بود، چرا که تا پناهگاه را می‌توان با ماشین طی کرد. اما قضیه در زمستان اندکی متفاوت است. سرمای هوا، عمق زیاد برف و برفکوبی خسته کننده، احیانا وجود حیوانات درنده مانند گرگ، دوری از آبادی یا نقطه‌ای برای امداد رسانی و کم‌تردد بودن مسیر از نظر کوهنوردی، نمونه‌هایی از مشکلات پیشروی این صعود است.
- ۲- قبل از اقدام به صعود، کلید پناهگاه را از مسئولین کوهنوردی مراغه بگیرید، زیرا معمولا قفل می باشد.
- ۳- حتما به همراه خود مکانیاب (GPS) و قطب‌نما و نقشه داشته باشید تا در صورت کولاک و مه، پناهگاه را بیابید.
- ۴- تمام طول مسیر تحت پوشش آنتن تلفن همراه می‌باشد.
- ۵- اگر به منطقه آشنایی ندارید حتما با راهنما مبادرت به پیمایش مسیر کنید.
- ۶- حتی در پناهگاه هم احتیاج به کیسه خواب مناسب دارید.
- ۷- پوشاک مناسب و کافی برای تک تک اعضای تیم ضروری است: چه در تابستان و چه در زمستان. شاهد بودیم که در این برنامه دست یکی از دوستان دچار مشکل شد و این مساله ناشی از فداکاری آرش در دادن دستکش به هم‌نورد دیگری بود.

پ.ن:

* برای گرفتن اطلاعات بیشتر درمورد سهند بخوانید: <http://www.autclimbing.blogfa.com/post-26.aspx>

* توضیحات ابتدایی در مورد قله سهند بر گرفته از سایت www.hamtanab.com می باشد.

* این گزارش خالی از اشکال نبوده لذا از دوستانی که ایرادی را به این گزارش وارد می دانند تقاضا می شود، جهت تصحیح خطای احتمالی با ایمیل زیر مکاتبه نمایند.

Meisam.Razmara@gmail.com